

هویت‌سازی: مطالعه موردی دختران در رشت، پدیده پاکپور، ویرایش کارینا جهانی و بُو اوتاس، اوپسالا، انتشارات دانشگاه اوپسالا، ۲۰۱۵، ۲۱۷ صفحه!

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۱۵

هویت‌سازی: مطالعه موردی دختران در رشت عنوان کتابی است به‌قلم پدیده پاکپور و ویراسته کارینا جهانی و بُو اوتاس. این کتاب ۲۱۷ صفحه‌ای، که در سال ۲۰۱۵ از سوی دانشگاه اوپسالا به زبان انگلیسی منتشر شده است، حاصل پژوهشی زبان‌جامعه‌شناختی دربارهٔ تصویری است که یازده نفر از دختران ۱۷ تا ۲۸ سالهٔ رشتی از هویت خود در خلال ۱۴ مصاحبه اظهار کرده‌اند: در این مصاحبه‌ها از «رشتی‌بودن» گاهی به‌مفهوم گویشورگیلیکی بودن سخن رفته است، گاه به‌مفهوم اهل رشت بودن، و گاهی هم به‌مفهوم رشتی‌مآب بودن. تقریباً همهٔ داده‌های پژوهش از بهمن‌ماه ۱۳۸۹ تا اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۰ و در قالب مصاحبه‌های هدفمند یا آزاد گردآوری شده‌اند. این داده‌های خام سپس به‌روش امیک^۲ (یعنی با تمرکز بر تعریف خود مصاحبه‌شوندگان از کیستی‌شان) در چارچوبی برساخته از دو رویکرد به نام‌های **مقوله‌بندی عضویت^۳** و **مکالمه‌کاوی^۴** تحلیل شده‌اند. در جریان این تحلیل‌ها، نویسنده از تکرار الگوی رایج در عرصهٔ زبان‌شناسی اجتماعی ایران، و بررسی مسائلی چون رمزگردانی، قوم‌نگاری، منظورشناسی، سازوکارهای اجتماعی ناظر بر تعاملات کلامی و تنوع زبان و تطور گونه‌های آن خودداری کرده و در عوض کوشیده است تا - چنانکه از نام کتاب برمی‌آید - تشخیص و تحلیل مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت رشتی را هدف پژوهش خود قرار دهد، با این پیش‌فرض که هرگاه مؤلفه‌ای در نظر سخن‌گویان یک زبان بیشتر به‌کار تعریف هویت جمعی‌شان بیاید، بالتبع در

1- Padideh Pakpour (2015). *Identity Construction: The Case of Young Women in Rasht*. (Studia Iranica Upsaliensia, 1100-326X; 27), 225. Uppsala: Uppsala University Press.

۲- emic: برخلاف این رویکرد، در رهیافت اتیک (etic)، تحلیل‌گر به‌منظور واری و توصیف الگوهای زبانی، گاه از تمایزهایی بهره می‌گیرد که اگر هم در نظر اهل زبان درک‌پذیر باشند، ارزش ارتباطی چندانی ندارند؛ بلکه به‌عنوان بخشی از یک نظام تحلیلی، از بیرون بر شواهد تمایل شده‌اند.

3- membership categorization analysis (MCA)

4- conversation analysis (CA)

کلام آنها نیز برجسته‌تر به کار خواهد رفت. و بالعکس، بعضی مؤلفه‌های اجتماعی مهم‌تر از مؤلفه‌های دیگر به نظر می‌رسند، چون در تعریف هویت جمعی بیشتر به کار رفته‌اند.

نخستین فصل کتاب، تحت عنوان مقدمه، در آغاز، به معرفی انگیزه‌های نویسنده برای پژوهش دربارهٔ پیوند میان گیلکی و هویت رشتی، سپس به طرح پرسش‌ها و فرضیه‌ها و اهداف پژوهش، و سرانجام به معرفی اجمالی ساختار کتاب اختصاص یافته است. در بدو نخستین فصل، نویسنده کتاب به‌عنوان یک سوئدی گیلک‌تبار که کودکی‌اش را در رشت گذرانده است، از نطفه‌بندی مسئلهٔ اصلی پژوهش چنین یاد می‌کند: «وقتی به گذشته‌ها برمی‌گردم، می‌بینم انگار برای پدر و مادر من هم مثل بیشتر پدر و مادرهای آن دوره خیلی طبیعی بود که به جای گیلکی با بچه‌های خودشان به فارسی صحبت کنند. این واقعیت چنان برای همه عادی بود که هیچ‌کس درباره‌اش نه چون و چرا می‌کرد و نه حرفی می‌زد. ... بعدها وقتی پیگیر قضیه شدم و با این جواب که «همه با بچه‌هاشان فارسی حرف می‌زنند» مجاب نشدم، بهترین توجیهی که دستگیرم شد این بود که رشتی‌ها می‌ترسند به رشتی صحبت کنند، یا حتی فارسی را با لهجهٔ رشتی صحبت کنند، مبدا خنده‌زار باقی ایرانی‌ها در رسانه‌های فارسی‌زبان بشوند» (ص ۱۸).

ناگفته پیداست که اگر پاکپور به پاسخی چنین مبهم قناعت کرده بود، پرسش کلی خود را در ادامهٔ پژوهش به خرده‌پرسش‌های کلیدی زیر بازنویسی نمی‌کرد: «گوشوران رشتی در تعریف کیستی خود به چه جنبه‌هایی بیشتر توجه دارند؟ از کدام ابزارهای کلامی برای إبراز هویت بهره می‌گیرند؟ در گفته‌های‌شان غالباً بر کدام مؤلفه‌های اجتماعی تکیه می‌کنند و چه مؤلفه‌هایی را در تعریف هویت خود کارآیندتر می‌یابند؟ آنها با برجسته‌سازی کدام مؤلفه‌های اجتماعی دربارهٔ رشتی یا گیلکی سخن می‌گویند؟» (ص ۲۰). نویسنده کتاب در راه پاسخ‌جویی برای این پرسش‌ها، بنیان پژوهش خود را بر یک فرض اساسی نهاده است: هویت جمعی هنگامی شکل می‌گیرد که سخن‌گویان یک زبان، برای تعریف جایگاه خود در برابر دیگران، ابزارهای کلامی متنوعی را، عملاً و در موقعیتی معین، به کار می‌گیرند. از این مقدمه که بگذریم، کتاب در ۷ فصل به شرح زیر سامان یافته است:

در فصل دوم، چارچوب نظری پژوهش، بنابر زبان‌شناسی اجتماعی و مشخصاً در دامنهٔ «موج سوم» از تحولات جاری در این حوزهٔ مطالعاتی، ترسیم شده است (زیربخش ۲-۲). منظور نویسنده از موج سوم، چرخشی است در عرصهٔ زبان‌شناسی اجتماعی که از جانب جمعیت‌نگاری

(رویکرد غالب در موج اول) و قوم‌نگاری (رویکرد غالب در موج دوم) به سوی سبک‌شناسی رخ داده است. در نتیجه این تحول، تحلیل به‌روش کیفی جای توصیف‌های آماری را در مطالعات اجتماعی گرفته است. پیوند میان زبان و جامعه، همراه با خیزش زبان‌شناسی اجتماعی از موج اول به موج سوم، رفته‌رفته کاملاً وارونه شده است. پیش از موج سوم، عموماً باور بر آن بود که دریافت همه انسان‌ها از واقعیت‌های جهان یکسان است، حتی اگر در هر زبان به بیانی دیگر بازگو شود. پس از موج سوم، مداخله‌ی الزاماً ایدئولوژیک زبان، نه فقط در تبدیل و تکثیر واقعیت، که در تولید آن نیز مورد توجه قرار گرفت. سرچشمه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی، از آن پس، دیگر نه پیامد رویدادهای خودجوش در فضای جامعه، که نتیجه‌ی تکوین گونه‌های زبانی به‌شمار می‌رود. زبان، از این منظر، پیش از بازنمایی هویت، آن را با درهم‌آمیختن مؤلفه‌های اجتماعی برمی‌سازد، البته نه مطابق با دستورالعملی فراگیر و از پیش معین، بلکه به فراخور خواست و سلیقه‌ی سخن‌گویان در موقعیت‌های مختلف. هدف از زبان‌شناسی اجتماعی در موج سوم، شناسایی همین مؤلفه‌های هویت‌ساز و بررسی نقش زبان در امتزاج آنهاست. چنین هدفی با تحلیل محتوای چند نمونه‌ی مختصر از مکالمه‌های متداول در زندگی روزمره‌ی یک جامعه‌ی زبانی، دست‌یافتنی است. به همین دلیل، هیچ اثری از تحلیل کمیت‌های برآمده از جوامع آماری بزرگ در کار پاکپور دیده نمی‌شود. البته وی، به دلیل اهمیتی که همسو با سومین موج از زبان‌شناسی اجتماعی، برای دیدگاه‌های شخصی سخن‌گویان قائل است، به مصاحبه با معدودی از گویشوران گیلکی بسنده کرده است. اما روشن نیست که چرا این مصاحبه‌شوندگان فقط از نیمه‌ی مؤنث جامعه انتخاب شده‌اند، آن هم از گروه جوانان این نیمه، دخترانی که از قضا هر یازده نفرشان یا از دوستان خانوادگی پژوهشگرند یا از آشنایان نه‌چندان دور این دوستان نزدیک، و در هر حال، همگی از طبقه‌ی متوسط شهر رشت و تقریباً نیمی از آنها هم فرهیخته (یک نفر شاعر، یک نفر فعال اجتماعی، یک نفر بازیگر تئاتر و سه نفر نویسنده (نک. پیوست ۱). باری، در ادامه‌ی فصل دوم (زیربخش ۳-۲) عنوانی به بزرگی «پیشینه‌ی زبان‌شناسی اجتماعی و قوم‌نگاری در ایران»، به مروری دوصفحه‌ای بر سه اثر ختم شده است. از این سه اثر، که همگی کتاب‌هایی به زبان انگلیسی‌اند، دو عنوان (بنی‌شرا، ۲۰۰۵؛ شهیدی، ۲۰۰۸) در سوئد به چاپ رسیده است و یک عنوان (خسروی، ۲۰۰۸) در آمریکا. سپس (در زیربخش ۴-۲) با استناد به انبوهی از پژوهش‌ها که روی هم‌رفته موج سوم را در زبان‌شناسی اجتماعی به‌راه انداختند، چنین استدلال شده است

که چون مفهوم هویت جمعی، بر ساخته از مؤلفه‌های مختلف اجتماعی است و چون بود و نمود این مؤلفه‌ها به زبان بستگی دارد، اولاً مطالعه مفهوم هویت را نمی‌توان از جامعه‌شناسی زبان کنار گذاشت و ثانیاً مفهومی چنین پیچیده و پرمؤلفه را بدون اتخاذ رویکردی تلفیقی نمی‌توان بررسی کرد. این رویکرد را نویسنده کتاب، به اقتضای داده‌های پژوهش، از تلفیق روش‌های **مکالمه‌کاوی و تحلیل مقوله‌بندی عضویت** به دست آورده است. از توضیحات مفصلی که در این باره آمده است (زیربخش ۵-۲) چنین برمی‌آید که هدف از مکالمه‌کاوی، توصیف و تشریح توانش عموم سخن‌گویان یک زبان در برقراری تعاملات اجتماعی سامان‌مند و درک‌پذیر است. چنین هدفی، با مشاهده و تحلیل رفتارهای کلامی هم‌سخنان به دست می‌آید، نه از راه گمانه‌زنی، یا با نظریه‌پردازی محض درباره‌ی شم زبانی خود. هدف از تحلیل مقوله‌بندی عضویت نیز شناسایی مقولات اجتماعی دخیل در تمیز خودی‌ها از دیگران است. این مقولات در مکالمات روزمره به کار می‌روند، تنها در مکالمات روزمره نیز قابل تحلیل‌اند. در نتیجه تحلیل مقولات هویت‌ساز، معلوم می‌شود که تصور عموم اهل زبان از اعمال و خصائل لازم برای عضویت در فلان مقوله اجتماعی، یا پرهیز از بهمان مقوله دیگر چیست. بنابراین، از رفتار کلامی افراد می‌توان به مقوله اجتماعی دلخواه‌شان پی برد، و از سوی دیگر با علم به شرایط عضویت در یک مقوله اجتماعی می‌توان رفتار کلامی اعضای آن مقوله را پیش‌بینی کرد. به این هر دو جهت، تحلیل مقوله‌بندی عضویت نیز، مانند مکالمه‌کاوی، نیازمند درون‌دادی از جنس گفت‌وگو است. در عین حال، از این تفاوت هم نباید غافل بود که تمرکز بر روند گام‌به‌گام گفت‌وگو اگرچه وافی به مقصود مکالمه‌کاوی است، ولی به قصد یافتن ویژگی‌های متصور برای اعضای یک مقوله اجتماعی، نه تنها جریان گفت‌وگو، که بستر آن را نیز هرچه عمیق‌تر باید جست. به عبارت دقیق‌تر، بافت‌وابستگی گفت‌وگو را تا جایی که خود هم‌سخنان از مختصات بافت موقعیتی به‌صراحت چیزی نگفته باشند، در مکالمه‌کاوی - برخلاف تحلیل مقوله‌بندی عضویت - می‌توان نادیده گرفت. از این رو، مکالمه‌کاوی همواره به‌روش امیک صورت می‌گیرد؛ یعنی دیدگاه تحلیل‌گر حتی‌الامکان در مکالمه‌کاوی دخالت داده نمی‌شود. در این رویکرد، معمولاً فقط به بافت کلامی بلافاصله قبل و بعد (یک گام پس و یک گام پیش) از هر نوبت گفت‌وگو توجه می‌شود، نه به بافتی چندان گسترده که تحلیل‌گر را هم دربرگیرد. با این حال، نویسنده کتاب به‌درستی اذعان می‌کند که چون حضور او به‌عنوان مصاحبه‌گر در تعیین سمت‌وسوی گفت‌وگو

چندان بی‌تأثیر نبوده، شرایط مکالمه را می‌توان در مکالمه‌کاوی هم مانند تحلیل مقوله‌بندی عضویت لحاظ کرد. پاکپور سپس (در زیربخش ۶-۲) مقوله‌بندی عضویت را به معنای تعریف و بازتعریف مداوم گوینده در جریان گفت‌وگو، به منظور فاصله‌گرفتن از طرف مقابل یا اظهار همبستگی با او دانسته و (در زیربخش ۷-۲) مهم‌ترین راهبردهای تنظیم این فاصله‌هویت‌ساز را نقل قول مستقیم با حفظ لحن و آهنگ کلام گوینده، اغراق^۱ و رمزگردانی معرفی کرده است. وی در پایان فصل دوم (زیربخش ۸-۲)، تا مواضع نظری خود را تصریح کرده باشد، هدف پژوهش را بررسی روند هویت‌سازی اجتماعی در جریان گفت‌وگوهای روزمره، با تلفیق روش مکالمه‌کاوی و تحلیل مقوله‌بندی عضویت، بازگو کرده است؛ رویکرد نظری پژوهش را تابع موج سوم از زبان‌شناسی اجتماعی دانسته است؛ و مبنای فصل‌بندی تحلیل‌ها را برجستگی سه مؤلفه زبان، جغرافیا و جنسیت در کلام مصاحبه‌شوندگان گرفته است.

فصل سوم، شامل توضیحاتی است در این باره که پژوهشگر چگونه داده‌های پژوهش را گرد آورده، در راه استخراج داده‌ها از میدان پژوهش کدام ملاحظات اخلاقی را رعایت کرده، و این داده‌های خام را طی چه مراحل فرآوری و تحلیل کرده است. با این توضیحات معلوم می‌شود که داده‌ها به دو شیوه یادداشت‌برداری از مشاهدات شخصی و گرفتن مصاحبه‌های شفاهی گرد آمده‌اند. مصاحبه‌ها نیز به دو روش آزاد و هدفمند صورت گرفته‌اند. در جریان همه مصاحبه‌ها، پژوهشگر به تأثیر ناگزیر خود بر گفتار هم‌سخنان واقف بوده است. وی از جابجایی بی‌وقفه خود میان مرجع ضمیر «ما» و «آنها» در کلام مصاحبه‌شوندگان یاد کرده و این رفت‌وبرگشت‌ها را همچون شاهدی برای بافت‌وابستگی تعریف هویت و ناپایداری این تعریف در موقعیت‌های مختلف دریافته است. پژوهشگر در طول تحقیق به این مرام‌نامه حرفه‌ای پایبند بوده است: جلب موافقت کتبی مصاحبه‌شوندگان برای مشارکت در پژوهش، خودداری از ضبط مخفیانه مصاحبه، آگاه‌کردن مصاحبه‌شوندگان از شیوه و محل و مدت نگهداری مواد ضبط‌شده، استفاده از نام‌های ساختگی برای اشاره به مصاحبه‌شوندگان و محل ضبط هر مصاحبه، نام‌بردن از اقلیت‌های قومی درگیر در منازعات سیاسی به شرط حفظ جوانب احتیاط، و چشم‌پوشی از ذکر اطلاعات محرمانه هرچند ذی‌قیمت. داده‌های پژوهش طی این مراحل مورد تحلیل قرار گرفته‌اند: آوانویسی و ترجمه، جستجوی مقولات اجتماعی هویت‌ساز، انتخاب بخش‌های درخور

تحلیل، تشخیص عبارات هویت‌نما، دسته‌بندی داده‌های مناسب برای تحلیل در هر فصل، مکالمه‌کاوی و تحلیل مقوله‌بندی عضویت. فصل سوم با شرح مختصری از مشخصات مصاحبه‌شوندگان به پایان رسیده است.

فصل چهارم به‌منظور معرفی تاریخ، زبان و فرهنگ مردم گیلان و بخصوص مرکز نشینان این استان نوشته شده است. تاریخ گیلان (در زیربخش ۲-۴) با اشاره به این موارد، گاه‌شماری شده است: سه قرن مقاومت گیلان در برابر هجوم اعراب، حفظ استقلال گیلان از حکومت ایلخانیان، گسترش رشت و تبدیل شدن آن به مرکز گیلان، اشغال دوازده‌ساله گیلان توسط روس‌ها، نقش گیلان در نهضت مشروطه، ظهور و شکست جنبش جنگل، و سرانجام، آغاز استحاله خرده‌فرهنگ‌های سلطه‌گریزی چون گیلکی در یک تمدن آرمانی. در جایی از این فصل (زیربخش ۳-۴)، پس از اشارات گذرا به مباحث گوناگونی مانند وجوه امتیاز زبان از گویش، مراحل ارتقای گویش به زبان از راه معیارسازی آن، و سرانجام پس از گونه‌شناسی گیلکی، چنین حکم می‌شود که «رشتی یکی از گویش‌های زبان گیلکی است» (ص ۶۷). حال آنکه بدون توجه به این حکم غریب، همچنان تا پایان کتاب از هر دو عنوان «زبان» و «گویش» متناوباً برای اشاره به جایگاه گیلکی استفاده می‌شود. در مبحثی دیگر (زیربخش ۲-۳-۴) رشد شهرنشینی یکی از علل قرارگرفتن گویش گیلکی در موضع ضعف نسبت به فارسی و تأثیرپذیری گسترده آن از این گونه فرادست قلمداد شده است. تأثیر سیاست‌گذاری‌های ملی‌گرایانه دوران پهلوی در تضعیف گونه‌های زبانی به‌اصطلاح غیرمعیار به سود زبان رسمی، و تداوم سیاست‌های زبانی مشابه پس از انقلاب اسلامی به‌کمک نظام آموزشی و رسانه‌های جمعی، از دیگر مباحث مطرح در فصل چهارم است (زیربخش ۴-۴). توضیح اینکه: فارسی اگرچه، در طول هزار سال گذشته، همواره نقش زبان فرهنگ و ادب را در سراسر ایران‌زمین، و نقش زبان میانجی را در آسیای غربی، جنوبی و میانه ایفا کرده بود، ولی هرگز تا پیش از روی‌کارآمدن حکومت پهلوی، تلاشی برای برنشانیدن آن به جایگاه زبان رسمی کل «ممالک محروسه ایران» صورت نگرفته بود. سیاست ملی‌سازی فارسی، که پس از استقرار پهلوی اول فوراً به بهانه «احیای فرهنگ و تمدن شکوهمند ایرانی» و با شعار «یک ملت، یک زبان، یک مملکت» در دستور کار قرار گرفت، در واقع تمهیدی بود برای تثبیت حکومت مرکزی - تمهیدی که از راه سرکوب، تمسخر، تخفیف، بیگانه‌نمایی و به‌حاشیه‌راندن خرده‌فرهنگ‌های

نیمه‌مستقلی چون گیلکی، ترکی، کردی، ارمنی، لری، بلوچی و ترکمن به‌اجرا درآمد که درآمد پس از انقلاب، به‌زعم نویسنده کتاب، با اینکه نظام ارزش‌های فرهنگی بر مبنای سنت و شریعت اسلام بازتعریف شد، ولی سیاست‌های زبانی سابق و اسبق گاه حتی شدیدتر از گذشته تداوم یافته است. نظام جمهوری اسلامی، در برخورد با اقلیت‌های قومی، به‌رغم بندهای پانزدهم و نوزدهم قانون اساسی، تقریباً همان راه نظام پیشین را در پیش گرفته است. در تمام قانون اساسی ایران هیچ نامی از هیچ اقلیت قومی یا زبانی به‌میان نیامده است "تا به این ترتیب شاید از تحریک حس برتری‌جویی این یا آن گروه بخصوص، جلوگیری شود" (ص ۷۱). البته، هستند روزنامه‌ها و نشریاتی که به زبانی غیر از فارسی منتشر می‌شوند و شبکه‌های رادیوتلوویزیونی هر استان هم به زبان محلی بومیان آن استان برنامه پخش می‌کنند. با این همه، به‌دلیل نظارت‌های حکومتی بر محتوای کم‌مایه این‌گونه برنامه‌های ظاهراً حمایتی، باز هم این فارسی است که زبان رسمی کشور به‌شمار می‌رود، گو اینکه در سایه فارسی، استثنائاً عربی نیز از منابع، امکانات و حمایت‌های تبلیغاتی نظام بهره‌مند شده است. "هزینه‌های حمایت از عربی را می‌شد صرف دیگر اقلیت‌های زبانی کرد" (ص ۷۱). به این عبارت، روایت گلایه‌آمیزی که نویسنده کتاب **هویت‌سازی**، از تاریخچه برنامه‌ریزی زبانی در ایران نقل کرده است، در انتهای فصل چهارم (زیربخش ۴-۵) با حکایتی از سیر تحول ارزش‌های جنسیتی در ایران قرن بیستم جایگزین می‌شود. مخلص حکایت از این قرار است: اعمال «اصلاحات جنسیتی» (کشف حجاب و اصلاح قوانین خانواده) بر جامعه سنتی ایران در دوره پهلوی اول، واکنش دوگانه طبقه متوسط نیمه‌مدرن به رواج آزادی‌های مدنی زنان در دوره پهلوی دوم، تلاش‌های پس از انقلاب اسلامی برای بازگرداندن زنان به راه سنت و شریعت با حفظ پاره‌ای آزادی‌های مدنی (مانند حق تحصیل و فعالیت اجتماعی)، مشروط به رعایت موازین و شئون اسلامی. فصل چهارم با مقایسه رفتارهای جنسیتی به‌شدت متناقض طبقه متوسط روبه‌مدرن در فضاهای عمومی و خصوصی ایران به پایان می‌رسد.

فصل پنجم، به تحلیل مصاحبه‌هایی اختصاص دارد که در آنها مصاحبه‌شوندگان از موضعی احساسی درباره ارتباط میان گویش گیلکی و هویت رشتی اظهار نظر کرده‌اند. این فصل (در زیربخش ۲-۵) با روش‌شناسی تحقیق درباره ارتباط میان زبان و جامعه آغاز می‌شود. در بخش آغازین، از روش‌های خردنگر/کلان‌نگر، کمی/کیفی، مقطعی/تاریخی، و ساختاری‌نقشی/

تفسیری، به‌عنوان چند نمونه مطرح در پیشینه زبان‌شناسی اجتماعی، تعاریفی مجمل ارائه شده است، مثلاً در این حدود که چون فرایندهای زبان همواره در مقیاسی خرد به‌جریان می‌افتند و در مقیاسی بزرگ‌تر با یکدیگر ترکیب و در جامعه نهادینه می‌شوند، پس زبان‌شناسی اجتماعی نیز متقابلاً از چشم‌اندازی کلان‌نگر، به بررسی مسائل مبتلابه سراسر یک جامعه زبانی (مانند گستردگی زبان، برنامه‌ریزی زبان، آموزش زبان و نقش هویت‌ساز زبان) مربوط می‌شود، و در نگاهی خرد، مسائل جزئی‌تری (مانند سبک‌وسیاق سخن، توانش ارتباطی هم‌سخنان، و تنوعات گویش‌شناختی) را در ساختمان درونی یک زبان مورد توجه قرار می‌دهد. این دو روش، بر سر مسائلی از قبیل جابجایی زبان،^۱ رمزگردانی، دوزبانگی، و هویت‌مندی کلام با هم تلفیق می‌شوند. در این خصوص، نویسنده کتاب بار دیگر تأکید کرده است که «هرچند همه شرکت‌کنندگان در پژوهش حاضر را بنابر تعریف می‌توان دوزبانه دانست، اما به‌جای دوزبانگی در گفتار ایشان، قرار است آنچه درباره این دو زبان می‌گویند تحلیل شود» (ص ۸۳). پیش از ارائه داده‌هایی که بدین‌قرار انتخاب شده‌اند، نویسنده کتاب بنای تحلیل‌های خود را، با استناد به دیدگاه چندین تن از صاحب‌نظران عرصه زبان‌جامعه‌شناسی، بر این پیش‌فرض نهاد است که زبان اگرچه خود از مؤلفه‌های اجتماعی به‌شمار نمی‌آید، ولی تجلی‌گاه اوصافی است که هم‌سخنان معمولاً در گفتار خود به اعضای یک جامعه زبانی نسبت می‌دهند. وی سپس (در زیربخش‌های ۳-۵ و ۴-۵) برای اثبات این مدعیات، به تحلیل ۹ نمونه از مصاحبه‌ها برآمده است. اما در مقام تحلیل این نقل‌قول‌های مستقیم، عملاً به‌جز نقل غیرمستقیم آنها کار چندانی از پیش نبرده است، گو اینکه مفروضات تحقیق با چنان صراحتی در کلام خود مصاحبه‌شوندگان به تأیید رسیده‌اند که اساساً دیگر کار چندانی هم غیر از ترجمه و توصیف داده‌ها برای تحلیل‌گر باقی نمانده است. در اینجا برای پی‌بردن به شباهت میان داده‌ها و تحلیل‌های کتاب، بد نیست بخش‌هایی از بعضی مصاحبه‌ها را (به‌رسم «مشت نمونه خروار»)، با توضیحاتی مقایسه کنیم که پاکپور دربارهٔ وضاحت مشهود در مصاحبه‌ها به‌دست داده است:

از نمونه ۱

تحلیل‌گر: «چرا هیچ‌کدومتون رشتی حرف نمی‌زنین؟»

کمند: "لهجه‌ش جالبه، جذابه، خنده‌داره (با خنده)." ... "می‌دونی: شُل حرف می‌زنیم (با خنده)." ... "اصلاً لهجه رشتی داشتن، عیبه (با خنده)." سمیرا: "آره دیگه، اصلاً یکی لهجه رشتی ... وای چقدر لهجه‌ش بدجوره. آخه چقدر بد حرف می‌زنه" کمند: "تو ذوق آدم می‌خوره." (صص ۸۷-۸۹)

تحلیل: "از این اوصاف (جالب، جذاب، خنده‌دار)، هیچ‌یک محترمانه و تحسین‌آمیز نیست، مخصوصاً وقتی با خنده حاکی از شرمندگی گفته شده باشند" (ص ۸۹). "کمند در توضیح اینکه چرا کسی رشتی حرف نمی‌زند، رشتی حرف زدن را عیب می‌داند. او پیش از آنکه از صفت عیب در وصف رشتی استفاده کند، آن را شل توصیف کرده است. از صفت عیب معمولاً در وصف موضوعات جنسی و کارهای شرم‌آور و خلاف عرف و ادب استفاده می‌شود. جالب اینکه از آن در اینجا برای توصیف رشتی استفاده شده است تا نشان دهد که رشتی حرف زدن، به اندازه همان کارها شرم‌آور است. سمیرا هم برای آنکه نشان دهد لهجه رشتی داشتن چقدر شرم‌آور است، با استفاده از ساخت معلوم می‌گوید: آره دیگه، اصلاً یکی لهجه رشتی ... وای چقدر لهجه‌ش بدجوره. آخه چقدر بد حرف می‌زنه. ولی چون فاعل جمله اول مبهم است، معلوم نیست سمیرا از قول کی درباره لهجه رشتی اظهار نظر می‌کند: از قول خودشان یا از قول دیگران. این نظر را کمند در پایان گفت‌وگو، با گفتن اینکه تو ذوق آدم می‌خوره، تأیید می‌کند. او تقریباً با خنده این جمله را می‌گوید، که این یعنی تصورش هم خنده‌دار است." (ص ۹۱)

نتیجه: در نظر مصاحبه‌شوندگان، سخن گفتن به رشتی یا با لهجه رشتی شرم‌آور است (ص ۹۱).

از نمونه ۲

کمند: "اصلاً من خودم رشتی رو خیلی دوس دارم، واقعاً دوس دارم." سمیرا: "جالبه، یکی رشتی حرف می‌زنه آدم خوشش می‌آد."

کمند: "آره من یاد قدیما ... (می‌خندند)." (ص ۹۴)

تحلیل: "در اینجا، وقتی کمند می‌گوید اصلاً من خودم رشتی رو خیلی دوس دارم، موضع‌گیری در برابر رشتی ناگهان عوض می‌شود. کمند با استفاده از کلمه واقعاً می‌خواهد بگوید رشتی، آنقدرها هم که گفتم بد نیست. همین می‌شود که سمیرا هم از در موافقت درمی‌آید، به بیانی صمیمانه و مثبت می‌گوید: جالبه، یکی رشتی حرف می‌زنه آدم خوشش می‌آد. سپس کمند با خنده می‌گوید وقتی یکی رشتی حرف می‌زند، او به یاد گذشته‌ها می‌افتد. شاید منظورش خاطرات خوشی است که از پدربزرگ و مادربزرگش دارد. در هر حال، رشتی را مربوط به قدیما می‌داند، نه چیزی که به درد امروز بخورد. این هم یکی دیگر از دلایل صحبت‌نکردن به رشتی است. گفت‌وگوی کمند و سمیرا باز هم مثل هر نوبتی که صحبت از رشتی حرف زدن یا به لهجه رشتی حرف زدن به میان می‌آید، با خنده و شوخی تمام می‌شود." (صص ۹۷-۹۶)

نتیجه: در نظر مصاحبه‌شوندگان، به رشتی حرف زدن، نه‌تنها مضحک است، بلکه دوره آن هم گذشته است و دیگر به سن آنها نمی‌خورد (ص ۹۷).

از نمونه ۵

مینو: "اگه یکی [رشتی] حرف بزنه، خیلی بی‌کلاسه (با خنده)، خیلی دهاتیه (با خنده)." تحلیل‌گر: "شما اینو از کجا ... مثلاً کی اینو به شما می‌گه که بی‌کلاسیه یا دهاتیه؟" مینو: "همین جوریه دیگه (.) رفتاراً هم هست دیگه (.) مگه نیست؟" ... (ص ۱۰۶)

تحلیل: "از کسانی که به رشتی یا با لهجه رشتی حرف می‌زنند در اینجا به‌عنوان رشتی‌های بی‌کلاس، دهاتی و بی‌فرهنگ صحبت شده است. مینو گویش رشتی را با محل سکونت و طبقه و جایگاه اجتماعی ارتباط می‌دهد. به‌نظر او رشتی حرف زدن نشانه دون‌پایگی و پایین‌بودن کلاس یا روستانشینی است. مینو در پاسخ به این سؤال که شما از کجا می‌دانید رشتی حرف زدن، بی‌کلاسی و دهاتی‌گری است، می‌گوید همین جوریه دیگه (.) رفتاراً هم هست دیگه (.) مگه نیست؟ با پرسیدن این سؤال

آخر، مینو به دنبال جواب نیست، بلکه در واقع می‌خواهد تأکید کند که حق با اوست. بنابراین، نه فقط گویش رشتی بی‌کلاس است، بلکه رفتار گویشوران رشتی هم یک جور دهاتی‌بازی است.“ (ص ۱۰۷)

نتیجه: گیلکی در نظر مصاحبه‌شوندگان نشانهٔ دون‌پایگی^۱ است (ص ۱۰۵: عنوان نمونهٔ ۵).

از نمونهٔ ۷

رؤیا: ”پسرای پولداری [هستند] که لهجه دارند یا حتی رشتی حرف می‌زنن، ولی دخترای ثروتمند و باکلاس و اینا خیلی کم پیش می‌آد که لهجهٔ گیلکی داشته باشن.“
تحلیل‌گر: ”چرا فرق می‌کنه بین مثلاً پسرا و دخترها؟“
رؤیا: ”نمی‌دونم. مثلاً پسرا حتی توی شوخی‌هاشون با هم‌دیگه مثلاً می‌گن بوشو ره ...“
(ص ۱۱۲)

تحلیل: ”در اینجا رؤیا با اشاره به جنسیت، می‌گوید بعضی از مردها با لهجهٔ غلیظ رشتی، یا حتی به خود رشتی حرف می‌زنند. رؤیا با مقایسهٔ پسران و دختران پولدار می‌خواهد بگوید دختران کلاس‌بالای رشت خیلی کمتر از پسران کلاس‌بالای رشت لهجهٔ گیلکی دارند. او در جواب این سؤال که چرا فرق می‌کنه بین مثلاً پسرا و دخترها، اول می‌گوید نمی‌دانم، ولی در ادامه می‌گوید مردها می‌توانند به گیلکی با هم شوخی کنند. او در اینجا با رمزگردانی و لحنی اغراق‌آمیز ادای آنها را درمی‌آورد (بوشو ره)“ (ص ۱۱۵)

نتیجه: ”گیلکی در نظر مصاحبه‌شوندگان، علاوه بر طبقهٔ اجتماعی، با مؤلفهٔ جنسیت نیز پیوند می‌خورد“ (ص ۱۱۱).

از (شبه)تحلیل‌های صورت‌گرفته در فاصلهٔ میان داده‌ها و نتایج بالا، چنین به نظر می‌رسد که علائم و دلایل از خودبیگانگی هم‌سخنان در گویش مادری‌شان را بی‌واسطهٔ پژوهشگر و بدون نیاز به تحلیل داده‌ها نیز می‌شد به روشنی دریافت. در این صورت باید پرسید که اگر برای ادای

حق مطلب در این فاصله کوتاه نیازی به تحلیل نیست، به‌راستی نقش پژوهشگر در این میان چیست؟ به باور نگارنده این سطور، حق پژوهش را پاکپور، نه در حدفاصل داده‌ها از نتایج، بلکه پیش از آنکه داده‌ها را به تحلیل برساند یا نرساند، درست به‌هنگام گزارش گرفتن در خود میدان پژوهش ادا کرده است. او با اتخاذ چارچوب نظری و رویکرد روش‌شناختی مناسب برای مسئله تحقیق، و نیز با گمانه‌زنی‌های درست درباره نتایج آن از یک سو، و با گردآوری داده‌هایی درخور الگوی حساب‌شده پژوهش از سوی دیگر، توانسته است فاصله میان داده‌ها و نتایج مفروض را به حداقل برساند (نک. پیوست ۲: ۲۱۵). حال است که می‌تواند نیمی از نقش تحلیل‌گر را به پاسخگو بسپرد و نیم دیگر را به پاسخ‌جو. فقط مانده است گرفتن پاسخ‌های فارسی از یک دست، و تحویل نسخه انگلیسی آنها از دست دیگر. پس ترتیب ملاقات طرفین تحقیق بر سر این قرار داده می‌شود: «لطفاً بگویید درباره هم‌زبانان، هم‌شهریان، هم‌جنسان، هم‌نسلان، و به‌طور کلی، درباره ماهیت خودتان چه فکر می‌کنید، تا من به زبانی دیگر با خواننده بگویم چه هویتی برای خود قائل‌اید». این شیوه نه‌چندان پیچیده را به ساده‌ترین بیان ممکن می‌توان چنین بازگفت: «بگویید کیستید، تا بگویم کیستید».

به همین شیوه است که چهار مصاحبه دیگر در فصل ششم مورد توصیف قرار گرفته‌اند، ولی این بار با تمرکز بر جلوه‌های هویت‌سازی جغرافیایی، و با هدف شناخت ویژگی‌های منسوب به بومیان رشت. نویسنده کتاب با این اوصاف می‌خواهد اهمیتی را یادآور شود که رشتیان در تعریف هویت خود، برای موقعیت جغرافیایی گیلان‌زمین قائل‌اند. وی آشنایی با اروپائیان از راه دریای خزر و مقاومت در برابر اعراب، به لطف رشته‌کوه‌های البرز، را از مهم‌ترین دلایلی می‌یابد که هم‌سخنان با مراجعه به حافظه جمعی خود برای تفاوت فرهنگی گیلانیان با مردمان دیگر مناطق ایران اقامه کرده‌اند. بنابراین، پاکپور خاطرنشان می‌کند که رشتی‌بودن در نظر مصاحبه‌شوندگان فقط به‌معنای «زاده رشت بودن» یا «برخورداری از رگ‌وریشه رشتی» نیست. برای احراز هویت رشتی در نظر ایشان باید افزون بر این مؤلفه‌های جغرافیایی، حائز بعضی ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هم بود. مجموع چنین مؤلفه‌های پراکنده‌ای است که روی هم‌رفته، مفهوم سیال هویت را برمی‌سازد و آن را در جریان مداوم تعاملات روزمره بازتعریف می‌کند (صص ۱۳۴-۱۳۱). مکان‌وابستگی هویت را از این منظر می‌توان به تداخل دو گونه از مؤلفه‌های هویت‌ساز در حافظه جمعی نسبت داد: مؤلفه‌های منحصر به یک محدوده

جغرافیایی خاص، و مؤلفه‌هایی که ساکنان این محدوده را از مردم جاهای دیگر جدا می‌کند. به‌عنوان مثال، در مصاحبه‌های ۱۳-۱۰ (صص ۱۵۱-۱۳۵) از تساهل مردان در برابر پوشش و آرایش زنان و نیز از صلح‌اندیشی مشهود در ادبیات عامه، به‌سان وجوه امتیاز فرهنگی مردم گیلان از دیگر ایرانیان و در عین حال به‌عنوان وجوه اشتراک آنان با اروپائیان، سخن رفته است. این مؤلفه‌های فرهنگی را نویسنده کتاب به‌نقل از مصاحبه‌شوندگان، حمل بر ویژگی‌های جغرافیایی گیلان کرده است. او ویژگی‌هایی مانند آراستگی، روزآمدی، جنگ‌گریزی، شادخوبی و خوش‌باشی گیلانیان را با استناد به مصاحبه‌ها مدیون پناه‌گرفتن از اعراب در دامنه رشته‌کوه‌های البرز و غرب‌گرایی از راه دریای خزر می‌شمرد (زیربخش ۵-۶) و در انتهای فصل به این نتیجه می‌رسد که هویت جمعی در ملتقای فرهنگ، تاریخ و جغرافیا شکل می‌گیرد، به این معنا که گویی رویدادهای تاریخی، سرچشمه تحولات فرهنگی در نظر ساکنان یک محدوده جغرافیایی‌اند. در این میان، حافظه جمعی همچون محور اتصال نسل‌ها عمل می‌کند و موجب انتقال فرهنگ و تثبیت هویت می‌شود.

در فصل هفتم که به‌منظور بررسی بازنمود جنسیت در هویت‌سازی نوشته شده است (زیربخش ۲-۷)، با خصایص آشنا می‌شویم که هم‌سخنان به زنان رشتی نسبت می‌دهند تا آنها را از زنان دیگر مناطق ایران بازشناسند. روند هویت‌سازی جنسیتی در این فصل با تکیه بر گفتمان‌نماهایی چون ساخت معلوم، تقابل و اغراق، از سه جهت توصیف شده است: نخست، سر وضع به‌ظاهر مذهب‌ستیز زنان رشتی در تقابل با زنان غیرگیلانی (زیربخش ۳-۷)، دوم، حضور نسبتاً آزاد زنان رشتی در فضای عمومی جامعه (زیربخش ۴-۷)، و سوم، نقش مردان رشتی در آزادی زنان رشتی (زیربخش ۵-۷). نتایج حاصل از بررسی‌های پاکپور در این فصل نشان می‌دهد که "رشتیان اگرچه خود را از نظر پایبندی به اسلام مانند دیگر ایرانیان می‌دانند، ولی استنباط آنها از اسلام و میزان تقیدشان به آن نسبت به برداشت و رفتار مردم در جاهای دیگر ایران تفاوت دارد" (ص ۱۹۰). از آنجا که هنجارهای جنسیتی در ایران بنابر موازین اسلام سنجیده می‌شود، بالتبع سرپیچی از این هنجارها نوعی نافرمانی از حکم خداوند تلقی می‌شود، حال آنکه مردم گیلان هنجارهای جنسیتی خاص خودشان را دارند، بی‌آنکه از قوانین شرع سرپیچی کنند. یکی دیگر از نتایج فصل هفتم این است که جنسیت، مفهومی از پیش تعریف‌شده نیست، بلکه بسته به رفتار هرکس در جریان تعامل و تقابل با دیگران

(جنسیت‌گری^۱ به جای جنسیت‌مندی^۲) مجدداً تعریف می‌شود. از این نظر، رفتار رشتیان بیانگر نوعی اباحه‌گری در قبال مذهب است. وجوه امتیاز مردم رشت یا گیلان از دیگر ایرانیان، براساس جنسیت‌گری متفاوت آنهاست که موجب می‌شود رشتیان، هویت خود را در گرو گریز از هنجارهای حاکم بر جامعه امروز ایران بدانند و این هنجارگریزی را نیز بهره‌مندی از فرهنگی گشوده‌تر، منعطف‌تر، آزادتر و صمیمانه‌تر معرفی کنند (نک. ۱۹۲-۱۹۰).

کتاب **هویت‌سازی**، در فصل هشتم با جمع‌بندی نتایج کلی پژوهش به پایان می‌رسد. دستاوردهای پژوهش را به این اجمال می‌توان بازگفت که در مصاحبه‌های گوناگون از مؤلفه‌های فرهنگی مختلفی چون کتاب، مد، الگوی زندگی، قصه، موسیقی و ترانه برای بازنمایی هویت صلح‌آمیز رشتیان بهره‌گیری شده است. فرهنگ، گاهی هم بر مقیاس روابط میان زنان و مردان در جامعه گیلانیان تعریف شده و این آداب معاشرت به‌نوبه خود در تقابل با هنجارهای جنسیتی ناظر بر سایر ایرانیان ارزیابی شده است. فرهنگ، مفهوم بسیار پیچیده‌ای است که هرچند در قشر بندی جامعه دخالت دارد، ولی گاه نسبت مستقیم آن با سطوح جامعه به هم می‌خورد، چنانکه مثلاً بعضی اعضای طبقه متوسط، رشت به‌دلیل گرایش‌های عقیدتی، بی‌فرهنگ به‌شمار می‌روند، یا مثلاً «دختران باکلاس» نیز چون تمام هم‌وغم‌شان رسیدگی به سرووضع‌شان است، از زمره بی‌فرهنگان‌اند. فرهنگ گیلان، در قیاس با دیگر جاهای ایران، آسان‌تر و کم‌تعصب‌تر بازنمایی شده است. متقابلاً توهین به رشتیان و تحقیر آنان نشانه جزم‌اندیشی و تعصب‌زدگی دیگران تصویر شده است. مردان رشتی نیز از سوی دیگران، به‌دلیل آزادگذاشتن زنان و دختران خود، به هم‌دستی در رفتارهای ضد مذهبی متهم می‌شوند. برای این تفاوت‌های فرهنگی، گاهی دلایل جغرافیایی و گاه دلایل تاریخی اقامه می‌شود. جدایی گیلان از باقی ایران، به‌لطف رشته‌کوه‌های البرز و همبستگی آن با بیرون از ایران به‌واسطه دریای خزر، از جمله علل جغرافیایی است، و تحمل سیاست‌های ملی‌گرایانه به‌بهای از دست‌نهادن فرهنگ محلی از جمله دلایل تاریخی. تلاش گیلک‌ها برای زدودن گیلکی از هویت خود را نویسنده کتاب، هم‌صدا با مصاحبه‌شوندگان، پیامد این‌گونه سیاست‌ها در دوران پیش و پس از انقلاب اسلامی دانسته است. پاکپور در واپسین جمله کتاب می‌گوید: «خلاصه اینکه با توجه به

1- doing gender

2- having gender

یافته‌های این رساله، گمان می‌کنم جامعه رشت در حال گذار است. نسل جوان رشتیان از یک طرف ارزیابی بسیار مثبتی درباره هویت خود دارند و نسبت به آن احساس تعلق خاطر می‌کنند. از طرف دیگر تکلیف‌شان با گویشی که آنها را احاطه کرده معلوم نیست“ (ص ۲۰۱).

به این تفصیل، نویسنده کتاب **هویت‌سازی** با تلفیق نوآورانه الگوهای مکالمه‌کاوی و تحلیل مقوله‌بندی عضویت در چارچوب زبان‌شناسی اجتماعی توانسته است آشکارا نشان دهد که مصاحبه‌شوندگان (به‌عنوان نمایندگان از خرده‌فرهنگ رشتی) چگونه و چرا برای تعریف هویت خود در برابر دیگر اقوام ایرانی، از مؤلفه‌های اجتماعی «جنسیت» و «مذهب» بیش از مفاهیم دیگر بهره می‌گیرند. از اهم یافته‌های پژوهش، یکی هم این است که هرچند مصاحبه‌شوندگان با افتخار از رشتی بودن خود دم می‌زنند، از سخن گفتن به گیلکی سخت روگردانند.

حسین صافی پیرلوجه^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

منابع

- Bani-Shoraka, H. (2005). *Language Choice and Code-switching in the Azerbaijani Community in Tehran: A Conversation Analytic Approach to Bilingual Practices*. Uppsala: Acta Universitatis Upsaliensis.
- Khosravi, Sh. (2008). *Young and Defiant in Tehran*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Pakpour, P. (2015). *Identity Construction: The Case of Young Women in Rasht*. Uppsala: Uppsala University Press.
- Shahidi, M. (2008). *A Sociolinguistic Study of Language Shift in Mazandarani*. Uppsala: Acta Universitatis Upsaliensis.